

شکارچی پسر بچه‌ها

سرگرد سمانه مهربانی

معاون اجتماعی

پلیس آگاهی پایتخت



«پسر هر روز به تنهایی به مدرسه می‌رود و برمی‌گردد. در مسیر مدرسه مغازه سوپرمارکتی است که همیشه از آن مغازه برای خودش خوراکی می‌خرد. یک بار که برای خرید به آنجا می‌رود فروشنده او را معطل می‌کند و مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد.»

بعد از نوشتن چندین داستان آموزشی با موضوع فقدانها این بار تصمیم گرفتم سراغ پرونده‌های اداره شانزدهم آگاهی بروم. اداره‌ای که به صورت تخصصی به کشف پرونده‌های آزار و اذیت می‌پردازد. اولین مراجعه کننده آن روز، پسر بچه‌ای است حدود ۱۰ ساله که دست در دست والدینش وارد اداره شانزدهم شد. پدر همراه پسر سراغ افسر پرونده رفتند و مادر کنار من روی نیمکت مراجعه‌کنندگان نشست. از او در مورد علت حضورش پرسیدم. با حسرت به فرزندش نگاه کرد و گفت: من این اخبار را همیشه در روزنامه‌ها و فضای مجازی می‌خواندم و فکرش را هم نمی‌کردم یک روز برای جگرگوشه خودم هم اتفاق بیفتد. کودک معصوم باید تا آخر عمر با این تجربه تلخ دست و پنجه نرم کند. چند وقت پیش متوجه تغییر حالات روحی پسرم شدم. برایش از روانشناس کودک وقت گرفتم. طفلکی حرف‌هایی را که نمی‌توانست به ما بگوید به روانشناس گفته بود و وقتی روانشناس مشکل پسر را با ما مطرح کرد، دنیا روی سرمان خراب شد.

پسر هر روز به تنهایی به مدرسه می‌رود و برمی‌گردد. در مسیر مدرسه مغازه سوپرمارکتی است که همیشه از آن مغازه برای خودش خوراکی می‌خرد. یک بار که برای خرید به آنجا می‌رود فروشنده او را معطل می‌کند تا همه مشتری‌ها بروند و بعد با فریب و چرب‌زبانی او را پشت دخیل می‌برد و مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد و برای این‌که پسرمان چیزی به ما نگوید او را تهدید می‌کند که به والدینت می‌گویم خودت آمدی پشت دخیل!

فرزندم هم جرات نمی‌کرد چیزی به ما بگوید تا این‌که خانم روانشناس موفق شد علت حال بد فرزندم را کشف کند.

ما بلافاصله شکایت کردیم و مرد فروشنده دستگیر شد و مشخص شد یکی دیگر از دانش‌آموزان مدرسه را هم مورد آزار قرار داده است.

با دستور مقام قضائی مغازه پلمپ شد و متهم در حال حاضر در بازداشتگاه پلیس آگاهی است. ای کاش برای یک بار هم که شده با فرزندم متناسب با سن و سالش در مورد نکات خودمراقبتی حرف زده بودم.

نظریه کارشناس

بعد از گذشت سال‌ها هنوز هم پررنگ‌ترین شعار در مسیر مقابله با آسیب‌ها و جرائم همان شعار معروفی است که همه ما شنیده‌ایم: پیشگیری بهتر از درمان است. آمار کشف پرونده‌های معاونت مبارزه با جرایم جنایی پلیس آگاهی پایتخت آماری چشمگیر و ارزشمند است و بسیاری از پرونده‌های آزار و اذیت بلافاصله پس از شکایت قربانی به شناسایی و دستگیری فرد آزارگر می‌انجامد و در ادامه متهم توسط دستگاه قضا به مجازات می‌رسد.

اما آیا این مجازات می‌تواند رنج‌های روحی قربانی و خانواده‌اش را التیام بخشد؟ شاید مقطعی و اندک. بسیاری از قربانیان با وجود دریافت خدمات روانشناختی بازهم به طور کامل درمان نمی‌شوند و برخی در نتیجه عدم دریافت خدمات حمایتی و روانشناختی، خود در آینده تبدیل به افراد کودک آزار خواهند شد.

پیش از آن‌که کودک شما در نتیجه نا آگاهی دچار چنین تجربه تلخ و ناگواری گردد او را با زبان کودکانه خودش با نکات خودمراقبتی آشنا کنید.

نسبت به تغییرات روحی و رفتاری فرزند خود حساس باشید. مطالبی را به عنوان راز به او بگویید و از او هم بخواهید از رازهایش با شما بگوید. به او اطمینان خاطر بدهید اگر توسط غریبه‌ای مورد آزار قرار گرفت شما در هر صورت در برابر آن فرد غریبه به عنوان والدین از او حمایت می‌کنید و او هرگز، عشق، حمایت و مهربانی شما را از دست نخواهد داد.

عکس تزئینی است



روایت پسر جوان از قتل ناخواسته دوستش

مستی، ترفقه و قتل

او فحش دادم و دنبالم آمد. در یک زمین خرابه به من رسید و گفت چرا فحش دادی، من مست بودم و فکر کردم دستم خالی است و محکم روی شانه‌اش زدم که نارنجک در دستم ترکید و بیهوش روی زمین افتادم. زنگ زدند اورژانس آمد و هر دوی ما را به بیمارستان منتقل کردند.

۱. با مقتول چند سال دوست بودی؟

از بچگی او را می‌شناختم و با هم بودیم و وقتی من به تهران می‌آمدم، با او بودم.

۲. کی فهمیدی دوست را کشتی؟

همان شب در بیمارستان گفتند او جان‌ش را از دست داده است. من حالت عادی نداشتم و نفهمیدم در دستم نارنجک دارم. الکل حکم کرد که دوستم را بکشم.

۳. بعد از قتل چه کردی؟

خانواده‌ام از بیمارستان فراری‌ام دادند و یک سالی مخفیانه زندگی می‌کردم. هر وقت ماموران می‌آمدند، اعضای فامیل با موتور من را از این روستا، به آن روستا می‌بردند.

۴. کجا دستگیر شدی؟

در یک سوپرمارکت مشغول شدم که پلیس آمد و در محل کار دستگیرم کرد.

۵. چه شد فرار کردی؟

خانواده‌ام می‌گفتند خانواده مقتول پیدا می‌کنند، حتما بلایی سرم می‌آورند بهتر است نزد پدرم بروم که من هم یک روز از بیمارستان فرار کردم و پیش پدرم رفتم.

۶. چقدر درس خواندی؟

تا نهم بیشتر نخواندم و بعد رها کردم. من درس را دوست داشتم ولی به خاطر لجبازی با پدرم ترک تحصیل کردم.

۷. کجا مخفی شده بودی؟

خونه دوست و آشنا بودم. همه می‌دانستند چه شده و هر چند روز یک‌بار جایم را تغییر می‌دهم. با زندان برایم فرقی نداشت و حتی داخل پارک چند شب خوابیدم. من یک سال فراری بودم.

۸. عذاب وجدان داری؟

بعد از دستگیری عذاب وجدانم کمتر شد. باور کنید من قصد کشتن آن پسر را نداشتم و همه چیز بر اثر یک اتفاق رقم خورد.

مجید غمخور
گروه تپش

درگیری بچگانه در شب چهارشنبه‌سوری باعث شد که قاتل شود. نوجوان است و هنوز ریش و سبیلش درنیامده. جان دوستش را گرفت و دست خودش هم سر یک کل‌کل بچگانه آسیب شدیدی دیده است. در ادامه صحبت‌های این متهم را می‌خوانید.

۹. خود را معرفی کن

میلاد ۱۷ ساله هستم.

۱۰. چند روز بعد از جنایت دستگیر شدی؟

فراری بودم و بعد از ۱۰ روز فرار، پلیس شناسایی و دستگیرم کرد.

۱۱. چرا مرتکب قتل شدی؟

من که نمی‌خواستم مرتکب قتل شوم و مقتول دوست خودم بود. هیچ نقشه یا اراده‌ای برای کشتن او نداشتم.

۱۲. پس چرا او را کشتی؟

در حالت طبیعی نبودیم و هر دو مشروب خورده بودیم که شب چهارشنبه‌سوری خوبی را تجربه کنیم.

۱۳. نارنجک دستی را از کجا آوردی؟

دو سال بود که خودم مواد محترقه دست‌ساز درست می‌کردم. پدرم اصلاً نمی‌گذاشت در این شب من به خیابان بروم، یک شب نبود که این اتفاق رخ داد.

۱۴. خودت در این درگیری آسیب دیدی؟

پشت کتفم پلاتین گذاشتند و دست راستم از مچ قطع شد. با گذشت این همه زمان از وقوع حادثه، هنوز درد دارم.

۱۵. اهل کجایی؟

پدر و مادرم اهل یکی از استان‌های شرقی بودند و من در آنجا زندگی می‌کردم. آنها جدا شده بودند و من با پدرم بودم. چند روز قبل از حادثه با پدرم دعوا کرده و نزد مادرم در تهران آمدم.

۱۶. از آن شب بگو.

همه مست بودیم و زمین دور سرمان می‌چرخید. باند آهنگ پخش می‌کرد و ما هم وسط بودیم. مادرم آمد و گفت زشت است و برویم. پدر آن پسر هم که باند آورده بود سر رسید و باند را جمع کردند. یکی دو ساعت بعد دوباره آمدند سراغم و برای زدن نارنجک به خیابان رفتم.

۱۷. خب بعد چه شد؟

ترفقه می‌زد و فحش می‌دادم که پسر نوجوان متوجه شد به